

مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام، سال چهل و یکم، شماره پیاپی ۸۳/۲،
پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ص ۱۷۲-۱۴۹

مطهری و نواندیشی دینی*

دکتر جهانگیر مسعودی

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: ja_masoodi@yahoo.com

چکیده

نواندیشان دینی (اسلامی) به مسئله انحطاط و احیای تمدن اسلامی فراوان پرداخته‌اند و از همین رو درگیر مسئله سنت و تجدد هستند. در برخورد با این دو مسئله، دو رویکرد متفاوت اخذ کرده‌اند؛ گروهی طرفدار رفتاردرمانی و گروهی به رویکرد شناخت درمانی گرویده‌اند. طرفداران رویکرد دوم می‌گویند برای حل مشکلات جامعه اسلامی باید اندیشه‌های دینی ما پالایش و تغییر یابد. استاد مطهری از این گروه است در عین حال مدل نواندیشی و شناخت درمانی او ویژگی‌های خاص خود را دارد. او به یک نوع شناخت درمانی پالایشی و پیرایشی با ابتناء بر اصول و مبانی ثابت دینی و با تکیه بر عقلانیت اجتهادی گرایش دارد. سعی او در این مدل بر این است که به خوبی میان امر متغیر و ثابت و نیز میان سنت و تجدد تعادل برقرار کند.

کلید واژه‌ها: نواندیشی دینی، مطهری، روشنفکری دینی، مدل نواندیشی دینی.

*. تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۰۷/۳۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۸/۱۲/۲۲.

درآمد

در ادبیات اهل فرهنگ و سیاست پس از پیروزی انقلاب دو اصطلاح «روشنفکر دینی» و «نواندیش دینی» بسیار شایع و پرکاربرد است. همین‌طور اصطلاحات «احیاگر» و «اصلاح‌گر دینی».

از آنجا که در برخی از این اصطلاحات، به‌ویژه در واژه «روشنفکر دینی» مناقشات بسیار صورت گرفته، در این نوشتار از اصطلاح «نواندیش دینی» که کمتر مورد مناقشه است استفاده می‌کنیم.

نگارنده، در مجال‌های دیگری به تعریف نواندیش دینی به تفصیل پرداخته است (مسعودی، ۱۳۸۶، صص ۱۸-۲۴) از این‌رو در این مقام تنها به نتایج نهایی آن مباحث می‌پردازیم:

نواندیش دینی (مسلمان)، متفکر مسلمانی است که درگیر اساسی‌ترین مسائل جهان اسلام است، مسئله عقب‌ماندگی مسلمین و انحطاط تمدن اسلامی و دیگری، مسئله «سنت و تجدد» مهم‌ترین این مسائلند.

نواندیش دینی از یک سو وارث فرهنگ و تمدن عظیمی است که قرن‌های بسیار از قدرتمندترین تمدن‌های بشری به‌شمار می‌آمده و از سوی دیگر وضعیت عقب‌ماندگی این تمدن را در تقابل با فرهنگ و تمدن دنیای جدید می‌بیند.

او به دلیل خاستگاه دینی‌اش نمی‌خواهد از میراث دینی خود چشم‌پوشد، اما از سوی دیگر، دست کم بخشی از این میراث را با ره‌آورد دنیای جدید همخوان و سازگار نمی‌بیند. پس چه باید بکند؟ نواندیش دینی کسی است که هم برای عقب‌ماندگی مسلمین چاره‌جویی می‌کند و هم سعی دارد به پرسش‌هایی که از تقابل میان اسلام و مدرنیته (تجدد) برخاسته است پاسخ گوید.

برخی از پرسش‌هایی که از ابتدای مواجهه مسلمانان با چهره پیشرفته تمدن غرب برای آنان پدید آمده و در این بسته جای می‌گیرند به شرح زیر است:

- آیا حق قانون‌گذاری بشری برای جامعه با اصل «قانون‌گذاری خداوند» منافات ندارد؟
- آیا آنچه به عنوان «حقوق بشر» در دنیای جدید مبنای برنامه‌ریزی‌هاست با برخی مفاهیم دینی ناسازگار نیست؟
- آیا میان دستاوردهای علوم جدید، به‌ویژه در حوزه علوم انسانی و اجتماعی، و محتوای متون دینی می‌توان هماهنگی برقرار کرد و چگونه می‌توان بر موارد تعارض ظاهری میان آنها فایق آمد؟
- آیا می‌توان در زندگی فردی و اجتماعی میان مدیریت دینی و مدیریت علمی جمع کرد؟
- آیا می‌توان یک نظام اقتصادی علمی و دینی توأماً طراحی و اجرا نمود؟
- آیا تعالیم فقهی موجود می‌تواند پاسخگوی پیچیدگی‌های مسائل انسانی امروز باشد؟
- آیا می‌توان بر مبنای اقتضائات دنیای جدید، نگاه جدیدی به حقوق زنان، نامسلمانان و کفار داشت؟
- آیا می‌توان آزادی بیان و عقیده را با برخی تعالیم دینی و فقهی، چون احکام مربوط به ارتداد و نشر عقاید باطله جمع کرد؟
- آیا می‌توان هم انسان‌گرا بود و هم خداگرا؟
- آیا می‌توان هم تقدیرگرا بود و هم خردگرا؟
- آیا می‌توان در چارچوب عقل خودبنیاد دنیای مدرن، دین را عقلانی نمود؟
- و ده‌ها سؤال خرد و کلان دیگر.

مطهری و دغدغه نواندیشی دینی

مهم‌ترین دغدغه مطهری پاسخگویی به مسائل عصر و زمانه خود بود. او خود

در مقدمه عدل الهی چنین می‌نویسد:

«این بنده از حدود بیست سال پیش که قلم به دست گرفته، مقاله یا کتاب نوشته‌ام تنها چیزی که در همه نوشته‌هایم آن را هدف قرار داده‌ام حل مشکلات و پاسخ‌گویی به سؤالاتی است که در زمینه مسائل اسلامی در عصر ما مطرح است» (مطهری، ۱۳۷۴/۲، ص ۳۸).

در باور او مهم‌ترین مسئله‌ای که یک متفکر دینی باید در باب آن به تفکر پردازد مسئله «اسلام و مقتضیات زمان است» (مطهری، ۱۳۸۱، ص ۲۱). برای انسان متدین سؤال زمانه این است که آیا انسان می‌تواند مسلمان باشد و در عین حال خودش را با مقتضیات زمان تطبیق دهد.

او خود بر این باور بود که اسلام و مقتضیات زمان دو پدیده نامتوافق و ناسازگار نیستند تا از این رو لزوماً یکی انتخاب شود. به نظر مطهری، در مسئله عدم امکان توافق اسلام و مقتضیات زمان نوعی مغالطه صورت گرفته است (مطهری، ۱۳۶۵، صص ۱۶-۱۱).

او همچنین در کتاب «انسان و سرنوشت» و «احیای فکر دینی» از انحطاط مسلمین در عصر حاضر سخن می‌گوید. از اینکه در میان کشورهای دنیا به استثنای بعضی کشورها، کشورهای اسلامی عقب مانده‌ترین و منحط‌ترین کشورها هستند، نه تنها در صنعت و علم، بلکه در اخلاق، انسانیت و معنویت (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۵۰۰). وی در کتاب انسان و سرنوشت به طبقه‌بندی علل و عوامل این انحطاط می‌پردازد و به این نکته اشاره داد که بیش از بیست سال است، درگیر و دل‌مشغول این پرسش است (مطهری، ۱۳۷۴/۲، ص ۳۴۶).

رویکرد نواندیشان مسلمان

در رویارویی با تمدن جدید غرب، نخستین مسئله، یعنی انحطاط تمدن اسلامی

به شکل بارزتری در برابر نواندیشان مسلمان خودنمایی کرد. معجون عقب‌ماندگی به علاوه مستعمره شدن مستقیم یا غیرمستقیم کشورهای اسلامی توسط دُول پیشرفته غرب به شدت ذهن نواندیشان مسلمان را به خود مشغول کرده بود. آنان دردمندان بر این سرنوشت مویه می‌کردند و علل و ریشه‌های این انحطاط را جست‌وجو می‌کردند. نسل اول نواندیشان مسلمان، ریشه اصلی مشکلات را در رفتار دینی مسلمانان می‌دانست و معتقد بود رفتار مسلمانان با تعالیم و آموزش‌های اسلامی مطابق نیست. به همین دلیل مسلمانان از مسیر پیشرفت و تعالی بازمانده‌اند و دچار انحطاط و عقب‌ماندگی شده‌اند.

نسل بعدی که نواندیشان دوره معاصر عمدتاً به همین نسل تعلق دارند دیدگاهی متفاوت (و البته نه متقابل) با نسل اول داشتند. آنان مشکلات رفتاری مسلمانان را قبول داشتند، منتها، ریشه و علت اصلی مشکلات را در جای دیگری می‌دیدند. به اعتقاد آنان ریشه مشکلات در تفکر و اندیشه مسلمانان نهفته است. آسیب‌ها و خطاهایی در حوزه تفکر مسلمانان ایجاد شده است که این آسیب‌ها باعث اختلالاتی در رفتارهای فردی و اجتماعی آنان می‌گردد و برآیند این رفتارها، عقب‌ماندگی و انحطاط مسلمانان را به دنبال آورده است.

اقبال از برجسته‌ترین کسانی است که در نسل دوم نواندیشان مسلمان به این نکته توجه کرد و با نوشتن کتاب «احیای (در واقع بازسازی) تفکر دینی» در مسیر اصلاح اندیشه دینی و در نتیجه احیای تمدن اسلامی گام گذارد. پرواضح است که راه حل نواندیشان نسل اول، بیش‌تر دعوت به رفتار درمانی (Behavioral Therapy) بود و راه حل نسل دوم، بیش‌تر دعوت به شناخت درمانی (Cognitive Therapy).

نسل اول بر این نظر مسلمانان باید رفتارهای دینی خود را اصلاح کنند و آنچه

باعث پیشرفت غربی شده است عمل کردن و رفتار نمودن آنها بر اساس آموزش‌های اسلامی است و آنچه باعث انحطاط مسلمانان گردیده، این است که به تعالیم اصیل و حقیقی اسلامی عمل نمی‌کنند. بر همین اساس نواندیشی این نسل عمدتاً متکی بر «رفتاردرمانی» با تکیه بر شعار «بازگشت به حقیقت اسلام» بود. منظور آنان از بازگشت، به‌طور مشخص بازگشت رفتاری و تطبیق اعمال و کنش‌های مسلمانان با تعالیم و آموزش‌های اصیل و نخستین اسلام بود. نمونه‌ای از این دیدگاه را در سید جمال و عبده و پیروان آنها از جمله جنبش اخوان المسلمین در مصر مشاهده می‌کنیم.

اما نسل دوم، چون رفتار و اعمال را معلول افکار و باورها می‌دانستند معتقد بودند ریشه این سوء رفتار در سوء افکار است، بدین جهت در وهله نخست باید از اندیشه و باور شروع کرد؛ چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.

مطهری نیز متعلق به نسل دوم نواندیشان مسلمان است. او را نیز می‌توان در رویکرد «شناخت درمانی» طبقه‌بندی نمود. در نگاه او "انسان آن‌چنان عمل می‌کند که می‌اندیشد... عمل تابع جهان‌بینی او [نوع نگرشش به جهان] و نوع تفکر اوست" (مطهری، ۱۳۸۵/۲، ص ۱۵۹). او نیز معتقد است که اندیشه‌های دینی مسلمانان به شدت آسیب دیده و دچار انحراف و کژتابی شده است. وی در این زمینه می‌گوید:

«فکر دینی ما باید اصلاح شود. تفکر ما درباره دین غلط است، غلط. به جرأت می‌گویم از چهار تا مسئله فروع، آن هم در عبادات، چندتایی هم معاملات، از اینها که بگذریم، دیگر فکر درستی ما درباره دین نداریم... ما مسلمان‌هایی هستیم که فکرمان درباره اسلام غلط است... دین تریاک اجتماع است، اما کدام دین؟ آن معجونی که ما امروز ساخته‌ایم» (مطهری، ۱۳۷۵/۱، ص ۱۵۰ - ۱۴۷).

این باورها و اندیشه‌های غلط منجر به مرگ تفکر اسلامی شده است. ظاهراً اسلام هست ولی اسلامی «بی‌خاصیت و بی‌اثر که دیگر نمی‌تواند حرارت بدهد، نمی‌تواند حرکت و جنبش بدهد، نمی‌تواند نیرو بدهد، نمی‌تواند بصیرت بدهد، بلکه

مثل یک درخت پژمرده و آفت زده می شود که سرپا هست اما پژمرده و افسرده، برگ هم اگر دارد برگ های پژمرده با حالت زار و نزار است» (مطهری، ۱/ ۱۳۷۴، ص ۷۸).
و بر این اساس بیان می دارد:

برای ما لازم و ضروری است که تفکر اسلامی خودمان را به شکل زنده ای درآوریم و تلقی خود را از اسلام عوض کنیم (همان/ ص ۸۵، نیز ر.ک: مطهری، ۱/ ۱۳۷۵، ص ۱۴۳).

او حتی مشکل کسانی را که نمی توانند میان اسلام و مقتضیات زمان و مکان توافق برقرار کنند در این می داند که آنها نه شناخت درستی از اسلام دارند و نه شناخت درستی از مقتضیات زمان و مکان (مطهری، ۱۳۸۱، صص ۲۴-۲۳).

بدین سان او به احیای تفکر اسلامی می اندیشد، و دستگاه نواندیشی دینی او بر کانون شناخت درمانی و اندیشه درمانی متمرکز می گردد و به همین دلیل دو وظیفه بزرگ برای روشنفکران و نواندیشان مسلمان بر می شمارد، نخست شناخت صحیح اسلام واقعی، و در مرتبه بعد شناخت صحیح از شرایط و مقتضیات زمان و جدا نمودن واقعیات ناشی از تکامل عمل و صنعت از پدیده های انحرافی و عوامل فساد و سقوط (همان، ص ۲۱). طبیعی است، شناخت صحیح از این دو مهم نخستین گام در ایجاد توافق و سازگاری میان اسلام و مقتضیات زمان است.

مختصات دستگاه نواندیشی مطهری

۱. رویکرد پالایشی

نواندیشان مسلمانی که بر شناخت درمانی تأکید دارند، جدا از اشتراک نظر در ویژگی شناخت درمانی، هر یک به شیوه ای خاص به تحقق این شیوه و رویکرد مبادرت می کنند. نقاط فرعی تمرکز آنان با یکدیگر متفاوت است. برخی بر تغییر و اصلاح تصاویری که متدینان از مهم ترین مفاهیم دینی در ذهن دارند تأکید دارند. گروهی دیگر

بر تغییر روش‌های فهم دینی، برخی دیگر بر اصلاح منابع فهم و دسته‌ای نیز معتقدند، تصویر کلی ما از «فهم و معرفت دینی» یک تصویر نادرست است و این تصویر کلان باید به یک تصویر مناسب تبدیل یابد.

برخی از این نواندیشان بر تغییر دستگاه و نظام تفکر دینی اعتقاد دارند و معتقدند نظام تفکر سنتی به کلی باید تغییر کند، اما گروهی دیگر ایجاد تغییراتی اصلاح‌گرانه در درون این نظام را کافی می‌دانند. با توجه به این تنوع و اختلاف در شیوه‌های شناخت درمانی، اگر به رویکرد استاد مطهری نظر افکنیم، می‌توان گفت:

مطهری مسلماً نمی‌خواست دستگاه و نظام تفکر سنتی را در هم فرو ریزد و دستگاه جدیدی برپا سازد، چون این نظام را همچنان کارآمد و توانا می‌دانست. وی عناصر این نظام سنتی را تشریح و از آنها دفاع می‌کرد. به خطای سیستماتیک در این نظام اعتقاد نداشت، بلکه اشتباهات فکری ما را ناشی از خطا و سهو در برداشت استفاده از مکانیزم‌ها و فرآیندهای موجود در سیستم می‌داند. از منظر او، نباید سیستم را تغییر داد. باید برداشت‌های خطا را تصحیح کرد. «گفتیم تجدید و نوسازی، نه احیاء؛ آن هم تجدید و نوسازی طرز تلقی خودمان، نه اندیشه‌های اسلامی» (مطهری، ۱۳۸۵/۲، ص ۱۴۴). «مقصود از احیای تفکر اسلامی، احیای تفکر ما درباره اسلام است نه احیای فکر اسلامی» (همان، ص ۱۴۶؛ همچنین ر.ک. به: مطهری، ۱۳۷۴/۱، ص ۹۴).

منظور او این است که اساس فکر اسلامی و مبانی اصلی و پایه آن مشکلی ندارد. نیازی نیست که یک هندسه ناقلیدسی برپاسازیم تا پاسخگوی فیزیک نسبیت و فضای چهاربعدی ما باشد، کفایت از همان هندسه اقلیدسی به نحو صحیح و درست بهره‌برداری کنیم. به تعبیر دیگر، در نگاه او، نیازی به اجتهاد در اصول و مبانی نداریم، بلکه اجتهاد مناسب در فروع، به کمک همان اصول و مبانی سنتی می‌تواند پاسخگوی نیازهای جدید ما باشد. از این‌رو، وی به پروتستان‌تیزم اسلامی در معنای غلیظ و انقلابی آن نمی‌اندیشید، بلکه به یک اصلاح فکر دینی نرم، با شیب ملایم و با تأکید بر

پیرایشگری و تصفیه کردن در درون همان نظام و سیستم سنتی می‌اندیشید. او بیش‌تر به لای‌روبی اندیشه اسلامی از تحریفات، کژفهمی‌ها و تصویرسازی‌های منحرف‌کننده‌ای که ما ایجاد کرده‌ایم می‌پرداخت. «اسلام طرز فکری واقع‌بینانه است و منطبق بر فطرت انسان و اجتماع و جهان، اما ما آن را به صورت خیال‌بافانه درآوردیم» (مطهری، ۱۳۸۵/۲، ص ۱۴۸).

از این لحاظ می‌توان او را نواندیش سنت‌گرا نامید، کسی که به اساس و چارچوب سنت همچنان ایمان و اعتقاد می‌ورزد. تورق و تعمق در آثار فراوان و متنوع او، اعم از آثار کلامی و اعتقادی، و نیز فقهی و اخلاقی نشان می‌دهد که وی به جد، به دنبال این بود که تصاویر جدیدی از موضوعات مختلف دینی ارائه کند، تصاویری جدید و قابل قبول از مهم‌ترین مفاهیم دینی چون توحید، نبوت، عدالت الهی، وحی، نبوت و خاتمیت، امامت، اجتهاد، جهان‌بینی دینی، نظام حقوق زن، مسئله حجاب، حادثه عاشورا، انسان و سرنوشت، قضا و قدر، دعا، تقیه، و...

و این تصویرسازی جدید را نه بر اساس یک نوع شالوده‌شکنی، بلکه با تمرکز بر همان ظرفیت‌های میراث سنتی و با تأکید بر مدیریت بهینه‌سازی آنها و نیز بهره‌وری از تمامی ظرفیت‌ها و امکانات موجود پی می‌گرفت.

۲. تأکید بر ظرفیت‌های نظام تفکر سنتی

مطهری به توانایی نظام تفکر سنتی ایمان کامل دارد. روش‌ها و منابع را کافی می‌داند. ضعف‌ها و نواقص را در روش‌های نامناسب استفاده و در مدیریت بهره‌برداری و بهره‌وری از منابع تفکر دینی می‌داند. «یگانه سیستم فکری و ایدئولوژی کامل اسلام است. طرز تفکر مسلمین درباره اسلام آسیب دیده،... باید طرز تفکر آسیب‌دیده و مسخ‌شده این مردم را درباره اسلام اصلاح کرد» (مطهری، ۱۳۸۵/۲، ص ۱۵۲).

او به خوبی می‌داند که با گذشت زمان، بسیاری از امور تغییر می‌کند و تفکر دینی باید خود را با شرایط جدید تطبیق دهد. دستگاه تفکر دینی نمی‌تواند به

پرسش‌های جدید همیشه همان پاسخ‌های کهنه و قدیمی را بدهد، پس چگونه این دستگاه می‌تواند خود را با مقتضیات جدید زمانی و مکانی تطبیق دهد؟ و چگونه می‌تواند به پدیده‌های نوآمد و متغیری که هیچ‌گاه در تعالیم دینی از آن‌ها یاد نشده است پاسخ گوید؟

وی در پاسخ به این سؤالات بر چند ویژگی مهم در تعالیم دینی و نظام تفکر اسلامی تأکید می‌کند و معتقد است مؤلفه‌های مزبور، در صورتی که به نحو مناسب مورد توجه و استفاده قرار گیرند می‌توانند تأمین‌کننده یک نظام پویای فکری باشند. مؤلفه‌های مزبور به شرح زیر است:

مؤلفه اول: تعالیم دینی مشتمل بر دو دسته‌اند: امور ثابت و امور متغیر،

اصول ثابت دینی به عنوان شالوده‌های اصلی دین محسوب می‌شوند. اما در عین حال محدوده و قلمروهایی نیز برای تغییر و تحول در نظر گرفته شده است. اصول ثابت متکی بر نیازهای واقعی بشر هستند و از همین رو پشتوانه جاودانگی و پایداری تعالیم قرآن و اعجاز این کتاب مقدس می‌باشند (مطهری، ۱۳۶۵، صص ۲۱۳-۲۰۱). از نظر مطهری فلسفه خاتمیت اساساً این بوده که بشر بالغ شده و می‌تواند با نیروی عقل خود از قوانین ثابت استفاده کند (مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۱، صص ۲۴۱-۲۴۰). «[انسان] می‌تواند احادیث و جوامع کلمی را، لاقلاً اصولش را، حفظ و ضبط نماید و در امر دین تفقه نماید» (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۳۵). این اصول ثابت چارچوب تغییرات را نیز مشخص می‌کند، زیرا تغییرات انجام شده علی‌القاعده نمی‌توانند با اصول ثابت در تهاافت و ناهمخوانی قرار گیرد. «یک سلسله قواعد و قوانین در خود این دین وضع شده که کار آنها کنترل و تعدیل قوانین دیگر است» (مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۳۵).

مؤلفه دوم: اجتهاد، مکانیزم اصلی برای دست‌یابی به تعالیم متغیر است. اجتهاد خود یکی از آن اصول ثابت است که برای تحرک بخشی و پویاسازی نظام تفکر دینی

تعبیه شده است. به اعتقاد وی اجتهاد یکی از معجزات اسلام است (مطهری، ۱۳۶۵، ص ۲۴۱) که با تکیه بر تفکر عقلانی می‌تواند متغیرات را به ثبوتات دینی بازگرداند. اجتهاد متکی بر عقل حتی توان تشریح و قانون‌گذاری به بشر می‌دهد. اجتهاد خود یکی از قوانین ثابت الهی است که بر اساس آن انسان می‌تواند در موارد جزئی و متغیر، در صورتی که با دیگر قوانین ثابت دین تهافتی نداشته باشد به قانون‌گذاری پردازد (همان، ص ۱۷۹). پس اگر چه «إِنَّ الْحَكْمَ لِلَّهِ» اما تفویض و حق قانون‌گذاری به بشر بر اساس اجتهاد روشمند، خود بخشی از همان حکم الهی است.

مؤلفه سوم: تأکید بر عقلانیت و مبارزه با ظاهرگرایی، جمود و اشعری‌گری.

مطهری اگر چه اندیشمندی جامع‌الاطراف است، اما بُعد فلسفی و عقلی در اندیشه و کلام او غلبه دارد. روح فلسفی را می‌توان در تمامی آثار و اندیشه‌هایش ردیابی نمود، بر همین مبنا از نظر وی اجتهاد قوه محرکه اسلام است (همان، ص ۲۳۲). اما اجتهادی که بر مبنای عقلانیت استوار باشد و تفکر دینی بدون عقلانیت نمی‌تواند چنین قوه محرکه‌ای پدید آورد. مطهری چون به توانمندی و پویایی دین می‌اندیشد به شدت با جریان‌های تحجرگرا و جمودگرا مخالف است و آنها را خطرهای اصلی برای تفکر اسلامی بر می‌شمارد. «دو بیماری خطرناک همواره آدمی را در این زمینه [اینکه آدمی خود را با مظاهر ترقی و پیشرفت زمان تطبیق دهد.] تهدید می‌کند، بیماری جمود و بیماری جهالت. نتیجه بیماری اول توقف و سکون و بازماندن از پیشرفت و توسعه است؛ و نتیجه بیماری دوم سقوط و انحراف است. جامد از هر چه نو است متنفر است و جز با کهنه خو نمی‌گیرد...» از نظر او دین مأمور حفظ آثار باستانی است (مطهری، ۱۳۶۹، صص ۱۱۸-۱۱۷). وی اگر چه بر استفاده از منابع اصلی تعالیم دینی، یعنی بر کتاب و سنت تأکید دارد، اما از سوی دیگر به شدت با رویکرد ظاهرگرایی و جمود بر ظواهر متون دینی مخالف است و استفاده از کتاب و سنت را بر مبنای عقلانیت و اجتهاد عقلانی توصیه می‌کند.

او اگر چه به محدوده تغییرات در تعالیم دین اعتقاد راسخ دارد، اما در عین حال معیار تمییز میان تغییرات صحیح از غیر صحیح را عقل می‌داند (مطهری، ۱۳۸۱، ص ۴۴).
 وی عقل‌گرایی را از مهم‌ترین امتیازات تفکر شیعی بر می‌شمارد و ظاهرگرایی را خلاف تفکر شیعی می‌داند (همان، ۱۳۷۳/۲، صص ۲۰-۱۵) اگر چه معتقد است در دوره‌های متأخر عقل‌گرایی شیعی در اثر حکومت تفکر اشعری‌گری ضعیف شده است (همان، ۱۳۸۵/۱، ص ۲۸) و تحت تأثیر تفکرات ظاهرگرا، رویکردهای اخباری‌گری در میان شیعیان نیز پدید آمده است و این خطری بزرگ برای تفکر شیعی است. او جریان‌های ظاهرگرا و جمودگرا در اسلام را سه جریان خوارج، اشعری‌گری و اخباری‌گری می‌داند (همان، ۱۳۸۱/ صص ۸۸-۸۶) و بر این باور است که جریان‌های یاد شده ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر پیکره تفکر اسلامی وارد کرده‌اند. او یکی از وظایف متفکران و نواندیشان دینی را این می‌داند که از انحرافات پدید آمده توسط جریان‌های مزبور جلوگیری کنند.

۳. رویکرد اعتدال‌گرا

از مهم‌ترین ویژگی‌های مدل نواندیشی مطهری ویژگی میانه‌روی و اعتدال‌گرایی است. مبنای این رویکرد اعتدالی توجه همه‌جانبه به تمامی ابعاد ممکن و محتمل در یک زمینه و استیفای حق تمامی جنبه‌ها، و اجتناب از افراط و تفریط می‌باشد. هوشمندی و ذکاوت و جامع‌الاطراف بودن، به یک شخصیت این قدرت و توان را می‌بخشد که بتواند ضمن احاطه و اشراف بر تمام گزینه‌ها در یک محیط انتخاب، بهترین و معتدل‌ترین آنها را برگزیند.
 بیش‌ترین نزاع‌های علمی نیز به واسطه یک‌جانبه‌نگری و نگاه یک‌بُعدی پدید می‌آید. کسانی که جنبه‌ای را دیده‌اند، اما از سایر ابعاد غفلت کرده‌اند. (حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء) مطهری از آن دست نواندیشانی است که توجه به یک بُعد او را از دیگر امور باز نمی‌دارد (برای نمونه رک به: مطهری، ۱۳۶۵، ص ۸۶).

رویکرد عقلانی و فلسفی وی به مسایل و دلدادگی و شیفتگی اش نسبت به حقیقت باعث گردیده تمام توان و بصیرت خود را برای مشاهده تمام اضلاع حقیقت در یک محیط اندیشه به کارگیرد و از هر گونه نگاه یک جانبه و افراطی به موضوعات بپرهیزد. مصادیق بسیاری برای این نگاه جامع و اعتدالی در او می توان سراغ گرفت، از جمله موارد زیر:

الف. توجه متعادل به ثابت و متغیر در دین

او هم به جنبه های ثابت دین توجه و تمرکز دارد و هم به جنبه های متغیر و پویای آن. و اساساً بر اساس روحیه و رویکرد فلسفی اش که مأخوذ از حکمت متعالیه صدرایی است به نوعی کثرت در وحدت و وحدت در کثرت می اندیشد. در نگاه وی، نه جنبه های ثابت دین باید قربانی جنبه های متغیر شوند و نه به بهانه ثبات در دین (حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه...) باید مسیر را بر تحول و پویایی در فهم و معرفت دینی بست.

او در تعریف از برخی نواندیشان پیش از خود چون اقبال، سید جمال و عبده یکی از مهم ترین امتیازات آنان را در این می داند که اگر چه دغدغه مسایل عصر و زمانه خود را داشتند و سعی داشتند برای مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زمان خود راه حلی پویا و عصری بیابند، اما در عین حال مقید بودند که راه حل آنان منجر به از بین رفتن اصلی از اصول اساسی اسلام نگردد (مطهری، ۱۳۶۸/۱، صص ۴۱-۳۶) (در مورد اقبال، همچنین رک به: مطهری، ۱۳۸۵/۲، ص ۱۵۱). توجه دوسویه و متناسب به ثبات و تحول و این دو را در هم تنیده جست و جو کردن از ویژگی های اصلی برنامه نواندیشی اوست.

ب. شناخت درمانی در عین رفتار درمانی

با وجود اینکه در این بررسی مطهری را در شمار نواندیشانی قرار دادیم که با رویکرد شناخت درمانی به چاره اندیشی برای مشکلات تمدن اسلامی می پردازد، اما در

این مرحله باید اذعان نمود، یکی از نکاتی که وی را از دیگر نواندیشان دینی معاصر متمایز می‌گرداند، توجه همزمان او به رویکرد رفتاردرمانی و شناخت درمانی است. به تعبیری معادل، او در برنامه اصلاح‌گرانه و نواندیشانه خود هم بر نظر و هم بر عمل توجه و تأکید متعادل دارد. از یک سو بر این نکته پای می‌فشارد که مشکل مسلمین اندیشه‌ها و تفکرات نادرست آنهاست و احیای اسلام به احیای تفکر وابسته است. و از سوی دیگر بر این موضوع تأکید می‌کند که احیای دینی و قدرت دین تابع این است که مردم تا چه اندازه به آن دین عمل و رفتار کنند. بنابراین برای احیای دین، از نظر او، طریق اول، دعوت به عمل‌گرایی است. وی عمل را تکیه‌گاه اصلی تعلیم و تربیت اسلامی معرفی می‌کند (مطهری، ۱۳۷۴/۱، ص ۹۵ و ۱۳۸۵/۲، ص ۱۵۳). او یکی از مصائب جهان اسلام را در این می‌داند که در تمدن اسلامی گروه‌هایی (مرجئه) پدید آمدند که نقش عمل را در برابر نقش اعتقاد تضعیف کردند. یکی از امتیازاتی که او برای برنامه نواندیشی اقبال بر می‌شمارد همین است که اقبال احیای فکر دینی را بدون احیای معنویت اسلامی بی‌فایده می‌شمارد (مطهری، ۱۳۶۸/۱، صص ۴۹ - ۴۸).

پ. تعادل در عقل‌گرایی

مطهری فیلسوفی بود عقل‌گرا و مخالف با تمام جریان‌های تحجرگرا، متفکری نوگرا که با جریان‌های ظاهرگرا و کهنه‌پرست به شدت مبارزه می‌کرد. اما در عین حال سعی داشت این عقل‌گرایی به یک عقل‌گرایی افراطی و بی‌حد و مرز منتهی نگردد. او به جدّ به دنبال نقطه تعادل می‌گشت. معتقد بود که مشکل انسان عصر ما در همین عدم تعادل است. «... بشر امروز کم‌تر توفیق می‌یابد میان این دو تفکیک کند، یا جمود می‌ورزد و با کهنه پیمان می‌بندد و یا با هر چه نو است مبارزه می‌کند و یا جهالت به خرج می‌دهد و هر پدیده نوظهور را به نام مقتضیات زمان موجه می‌شمارد» (مطهری، ۱۳۷۵/۲، ص ۱۶۴).

بنابراین در مسیر خردورزی و نوگرایی سعی داشت نقطه تعادل را بشناسد و

اندازه نگه دارد (برای نمونه رک به: مطهری، ۱۳۶۵، صص ۸۶-۸۵). در نگاه او، ثابتات دینی می‌تواند ابعاد حرکت و تعادل را مشخص کند. «احیای تفکر اسلامی یکی به این معنی است که اصول فکری اسلام را درباره جهان، انسان، اجتماع احیاء کنیم و درباره این مسائل همان‌طور بیندیشیم که تعلیمات اسلام است» (مطهری، ۱۳۸۵/۲، ص ۱۵۸). او پس از آن می‌افزاید: «انسان آن‌چنان عمل می‌کند که می‌اندیشد،... عمل تابع جهان بینی او [نوع نگرشش به جهان] و نوع تفکر اوست، ... و اسلام نوعی جهان‌بینی به بشر داده است» (همان، ص ۱۵۹). شاید به نظر برخی چنین برسد که تعیین خطوط و قواعد ثابت برای حرکت به محدودیت و جمود آن می‌انجامد، اما چنین نیست. تعیین کادر و خطوط برای حرکت و تعیین قواعد ثابت برای یک بازی، همچون آنچه در بازی شطرنج اتفاق می‌افتد، محدودیت هست اما محدودیتی که خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها را سرکوب و نابود کند، نیست. آنها قواعد قوام یافتن بازی هستند و بدون آنها اصلاً بازی شکل نمی‌گیرد، اما پس از شکل‌یابی بازی، بازیگران می‌توانند با رعایت آنها و بازی در آن چارچوب، نهایت خلاقیت و نوآوری خود را برای کسب نتایج بهتر اعمال کنند. مطهری ضمن عقیده به نوآوری (مطهری، ۱۳۶۸/۲، ص ۱۳۱)، و ضمن محکوم کردن تحجر و جمودگرایی (مطهری، ۱۳۸۵/۲، ص ۲۲۷) به محدودیت‌هایی که جزء هویت تفکر دینی و عوامل قوام یافتن تفکر دینی هستند می‌اندیشید. او این عوامل را جزء مقومات تفکر دینی می‌دید، نه جزء موانع پویایی تفکر دینی.

ت. توجه به توانمندی دین در عین خلوص دینی

نواندیشان و روشنفکران دینی در دنیای معاصر، به واسطه توسعه ارتباطات و تعاملات فرهنگی گسترده با جهان بیرون در موقعیت مقایسه و تطبیق دین خود با سایر ادیان و آیین‌ها قرار گرفته‌اند. نگاه مقایسه‌ای به دین خود داشتن برای متفکران دینی و خواص البته در همیشه تاریخ سابقه داشته است، اما در دنیای جدید و معاصر این نگاه تعمیم یافته و تمام مخاطبان ادیان را فرا گرفته است. بازار آزاد پیام دینی در دنیای

معاصر موجب گردیده که صاحبان و مبلغان ادیان در یک محیط کاملاً مقایسه‌ای و تطبیقی به عرضه کالای دینی خود بپردازند و همین امر آنان را بر آن داشته که بر جذابیت و توانمندی آیین خود بیفزایند و مزیت‌های مرجح در آن را برای مخاطبین ظاهربین پرجلوه‌تر سازند. نواندیشان دینی در پی آن هستند که نشان دهند، دین آنان پاسخگوی بهتری برای سؤالات انسان جدید است و نیازها و خواسته‌های او را بهتر و بیش‌تر جوابگو است. این مهم باعث می‌گردد نگاه مخاطب‌محور در آنان فزونی بگیرد و به دنبال آن جست‌وجو در پی توانمند نشان دادن و جذابیت بخشیدن به تعالیم دینی برای مخاطب معاصر شدت یابد. اما آیا این موضوع برای دین و آیین آنان یک فرصت محسوب می‌شود یا یک تهدید؟

شک نیست که انسان‌ها و تمام موضوعات انسانی در محیط رقابت بهتر رشد می‌کنند. رقابت‌ها باعث می‌گردند انسان‌ها تمامی توان و استعداد خود را برای برنده شدن در مسابقه و رقابت به فعلیت تبدیل کنند پس از این لحاظ این یک فرصت محسوب می‌شود. نواندیش دینی در میدان رقابت جدید، نهایت سعی خود را خواهد کرد تا تمام زیبایی‌ها و توانمندی‌های آیین خود را ظاهر سازد. اما همین فرصت ممکن است تبدیل به یک تهدید مخرب برای آیین او محسوب شود. علت این است که اساس و مبنای تعالیم دین بر ایجاد تغییر و تحول در مخاطب، یعنی انسانی که این دین را دریافت می‌کند گذارده شده، و در صورت لزوم مبلغان دین باید مخاطبان خود را که احتمالاً به آرزوها و خواسته‌هایی فراتر و ناموافق با ایده‌های دینی می‌اندیشند دچار تکانه‌ها و انقلاب روحی و احساسی کنند و همین امر ممکن است گروه بسیاری از آنان را وادار به مقاومت و واکنش منفی در برابر تعالیم دین کند. پس چه باید کرد؟ از طرفی باید به جذابیت و توانمند کردن دین در پاسخگویی به نیازها و پرسش‌های انسان جدید اندیشید و بنابراین مخاطب‌مدار حرکت کرد و از سوی دیگر باید دین‌مدارانه به اصالت تعالیم دینی توجه داشت که نه بر مدار مخاطب، بلکه بر مدار تغییر او می‌گردد و این

خود تا حدود بسیار از جذابیت‌های این دین با سایر رقبایش در دنیای جدید خواهد کاست.

تقابل میان خلوص دینی و توانایی دینی که در کلمات برخی نواندیشان جدید مسلمان به چشم می‌خورد (رک به: سروش، ۱۳۶۷، صص ۵۳ - ۴۸). از جهاتی نظر به همین موضوع دارد. در نگاه آنان روشنفکر دینی دو چیز را با هم می‌خواهد و با هم باید تعریف کند و به کار ببرد و مراقب هر دو باشد، توانایی دین در عین خلوص دینی. یکی از این دو اگر مفقود شود، یا بر زمین افتد از بستر تفکر دینی دور گشته‌ایم و یا اعتقاداتی دینی خواهیم داشت که اصلاً توانایی پاسخگویی مسائل عصرمان را نخواهد داشت (همان، صص ۵۰ - ۴۹). برخی از عالمان دینی برای خالص نگه داشتن تعالیم دینی و دور نگه داشتن آنها از التقاط چنان تعالیم دینی را لاغر و نحیف می‌کنند که به هیچ کاری نمی‌آید، و گروهی دیگر چنان بر توانایی دینی و قدرت تعامل دینی پای می‌فشارند که نتیجه‌اش آلوده شدن تعالیم دینی و پدید آمدن خطر التقاط خواهد شد. به همین دلیل نواندیش دینی باید به تعادل این دو مهم بیندیشد و طرحی برای تلفیق مناسب این دو مقصود در ذهن داشته باشد و مطهری از شخصیت‌هایی بود که هوشمندانه به ایجاد تعادل میان این دو جنبه پرداخت (برای نمونه ر.ک. به: مطهری، ۱۳۶۵، ص ۸۵). این تحلیل برخی صاحب‌نظران که مطهری نماینده حامیان خلوص اندیشه مذهبی بود صحیح است (سروش، ۱۳۶۷، ص ۵۶). اما با این دیدگاه که مطهری به همان اندازه به توانایی و توانمندی تعالیم دینی در پاسخگویی به پرسش‌ها و نیازهای عصری انسان جدید اهمیت می‌داد، منافاتی ندارد. مطهری قهرمان میدان تعادل و توجه همه سویه به مسائل بود.

ج. تجددگرایی همراه با اصول‌گرایی

مطهری میان مدرنیته مادی و مدرنیته فکری و فرهنگی تفکیک می‌کرد و میان این دو ملازمه‌ای نمی‌دید. می‌توان مدرنیته مادی را اقتباس کرد بدون آنکه گرفتار

مدرنیته فرهنگی شد. البته باید در این جهت کوشید و مواظب بود اقتباس مدرنیته مادی خود زمینه و دریچه ورود به فرهنگ و جهان‌بینی غربی نگردد. او خود این مطلب را در بیان مزیت‌های اقبال این‌گونه بیان می‌دارد که: «[اقبال] با همه آشنایی و شناسایی فرهنگ غرب، غرب را فاقد یک ایدئولوژی جامع انسانی می‌دانسته است، برعکس معتقد بوده است که مسلمانان تنها مردمی هستند که از چنین ایدئولوژی برخوردار و بهره‌مندند. لهذا اقبال در عین دعوت به فراگیری علوم و فنون غربی، از هرگونه غرب-گرایی و شیفتگی نسبت به ایسم‌های غربی، مسلمانان را بر حذر می‌داشت» (ر.ک. به: مطهری، ۱۳۶۵، صص ۹۸-۹۷).

همچنین او در امتیازاتی که برای سید جمال‌الدین اسدآبادی، که از نظر وی سلسله‌جنبان نهضت‌های اصلاحی صدساله اخیر هستند (مطهری، مجموعه آثار، ۱۳۸۷، ص ۳۰)، برمی‌شمارد نیز این مسئله را بیان می‌کند که سید جمال با اینکه به اصطلاح مردی تجددگرا بود و مسلمانان را به علوم و فنون جدید و اقتباس تمدن غربی می‌خواند و با بی‌سوادی و بی‌خبری و عجز فنی و صنعتی مسلمانان به پیکار برخاسته بود، اما در عین حال متوجه خطرهای تجددگرایی‌های افراطی بود. او می‌خواست مسلمانان علوم و صنایع غربی را فراگیرند، اما با اینکه اصول تفکر مسلمانان، یعنی جهان‌بینی آنها جهان‌بینی غربی گردد و جهان را با همان عینک ببینند که غرب می‌بیند مخالف بود. او مسلمانان را دعوت می‌کرد که علوم غربی را بگیرند اما از اینکه به مکتب‌های غربی بپیوندند آنها را بر حذر می‌داشت (همان، ص ۳۴). به اعتقاد او این خصیصه، لازمه اندیشه روشنفکران مسلمان و مزیت عمل ایشان است.

مطهری خود بر همین سیاق به نوعی از تجددگرایی قائل بود که منجر به نابودی اصول فرهنگ و جهان‌بینی اسلامی نگردد. به تعبیر دیگر می‌توان او را تجددگرایی سنت‌گرا نامید، کسی که نمی‌خواهد فرهنگ دینی را قربانی پیشرفت تمدنی و مادی کند، و به هر قیمت و هزینه‌ای حاضر نیست تجدد را به چنگ آورد.

د. شناخت‌درمانی صحیح و روشمند

او موافق پروژه شناخت‌درمانی بود و می‌دانست و مدعی بود که مسلمانان شناخت درستی از اسلام ندارند و اندیشه‌های دینی آنان نادرست است و دچار انحراف و اعوجاج گردیده است (مطهری، ۱۳۸۵/۲، ص ۱۵۲)، اما در عین حال تبدیل اندیشه‌های ناصحیح به صحیح را به صورت روشمندانانه و عالمانه می‌پسندید نه به صورتی بوالهوسانه و از روی ذوق و سلیقه‌های غیرعالمانه. بدین جهت افراط‌گرایی برخی روشنفکران دینی چون دکتر علی شریعتی را مردود می‌دانست (ر.ک. به: مطهری، ۱۳۷۷، صص ۶۰ - ۳۵) و دیدگاه‌های التقاطی برخی گروه‌های افراطی مانند فرقان را به نقد می‌کشید و در مجموع معتقد بود، چاره درد اگر چه شناخت‌درمانی است، اما این مهم بایستی توسط متخصصان و اسلام‌شناسان واقعی و معتدل انجام پذیرد. «در هر عصر و زمانی باید افراد متخصص و کارشناس واقعی باشد که اصول اسلامی را با مسائل متغیری که در زمان پیش می‌آید، تطبیق کرده و درک کنند که این مسئله نو داخل در چه اصلی از اصول است» (مطهری، ۱۳۶۵، ص ۲۳۲). (همچنین در مورد تاکید او در مورد بررسی اسلام از سوی اسلام‌شناسان رک به: مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۶۴ - ۱۶۱) او در نقدی که بر شریعتی نوشت چنین مطرح نمود که با اسلام‌شناسی موافق است، اما با آنچه که آن را اسلام‌سرایی می‌نامید خیر (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۳۵).

و. توجه همزمان به ظرفیت‌های عقل و وحی

او به عقل و تعالیم دینی توجه همزمان و برابر داشت. برای او اصول و احکام ثابت دینی، نماد ماندگاری و ثبات دینی و عقل و اجتهاد، نماد پویایی و انعطاف‌پذیری دینی به‌شمار می‌آمدند. نگاه و تمرکز دوقطبی و همزمان به این دو اصل نشان می‌دهد که مطهری به پرواز با دو بال در آسمان تفکر دینی می‌اندیشد. او می‌داند پرواز در این عرصه جز با حفظ تعادل میان عقل و وحی امکان‌پذیر نیست. وی هر جا که از یکی از آن دو یاد می‌کند، برای ایجاد تعادل به نقش مکمل دیگری نیز اشاره می‌کند. «[در

اجتهاد] آنچه اهمیت دارد مسائل نو و تازه‌ای است که پیدا می‌شود و باید دید که این مسائل با کدام یک از اصول [ثابت] اسلامی منطبق است» (مطهری، ۱۳۶۵، ص ۲۳۳). او می‌داند در طول تاریخ اندیشه و عمل دینی، هرگونه بر هم خوردن تعادل میان این دو عامل باعث لغزش‌ها و اعوجاجات نظری و عملی در حوزه دینداری شده است.

به عنوان نمونه در بحث خاتمیت، با تفسیر کسانی چون اقبال از خاتمیت به شدت به مخالفت می‌پردازد، زیرا تفسیر آنان را ملازم با یک نوع عقل‌گرایی افراطی، جایگزینی عقل به جای وحی و بی‌نیاز شدن بشر از وحی و تعالیم انبیا می‌داند، حال آن‌که از نظر مطهری ختم نبوت صرفاً خاتمه یافتن هر نوع وحی جدید است، نه بی‌نیاز شدن بشر از وحی و تعالیم پیشین انبیا (مطهری، ۱۳۷۴/۳، صص ۱۸۶ - ۱۸۵).

همین‌طور هم‌زمان هم بر قوانین الهی تأکید دارد و هم بر حق قانون‌گذاری بشری. در عین حالی که بر قوانین کلی و ثابت الهی تأکید می‌ورزد، اما نگاه اخباریان را مردود می‌شمارد که تنها منشأ و منبع قانون‌گذاری را نصوص دینی می‌دانستند و هیچ حقی برای بشر در وضع قوانین و مسایل جزئی قایل نبودند (مطهری، ۱۳۶۵، ص ۱۶۴).

او می‌داند اکتفا کردن به نصوص دین منجر به جمود و تحجر در اندیشه دینی می‌گردد، به همین دلیل هم‌سو با متفکرانی چون میرزای نایینی و سایر عالمان موافق با مشروطه بر این باور تأکید می‌کند که اعطای حق قانون‌گذاری به انسان در مقابل حق قانون‌گذاری الهی نمی‌باشد، و اساساً حق قانون‌گذاری در امور جزئی چیزی است که خداوند به انسان اعطا کرده است. «اگر با استفاده از حقی که قانون خدا داده است، در امور جزئی قانون وضع شود؛ این اشکالی ندارد» (همان، ص ۱۷۹) و انسان می‌تواند به کمک اجتهاد و در چارچوبی که با اصول و قوانین کلی الهی تهافتی نداشته باشد از این حق استفاده و بهره‌برداری کند. او به جامعیت اسلام معتقد است، اما این جامعیت را مستلزم بیان تمام طرح‌های جزئی برای بشر نمی‌داند. «بعضی‌ها جمود به خرج می‌دهند. خیال می‌کنند که چون دین اسلام دین جامعی است، پس باید در جزئیات هم

تکلیف معین، روشن کرده باشد. نه، این طور نیست» (همان، ص ۲۹۱). بسیاری کسان می‌گمانند که جامعیت دین به آن است که مشتمل بر تمام امور جزئی مورد نیاز بشر باشد، بنابراین شعار «حسبنا کتاب الله» و یا «حسبنا کتاب الله و عترتی» سر می‌دهند و عملاً تفکر دینی را دچار نوعی رکود و انعطاف ناپذیری می‌کنند. اما مطهری معتقد است، دین جامع است اما اجتهاد و عقلانیت بخشی از همین طرح جامع دین هستند. «از خصوصیات اسلام است که اموری را که به حسب احتیاج زمان تغییر می‌کند، حاجت‌های متغیر را متصل کرده به حاجت‌های ثابت، فقط مجتهد می‌خواهد، متفقه می‌خواهد که این ارتباط را کشف بکند و آنوقت دستور اسلام را بیان بکند. این همان قوه محرکه اسلام است» (مطهری، ۱۳۶۵، ص ۲۴۰-۲۳۹).

در واقع از نظر او، جامعیت دین نه در ارائه تمامی جزئیات، بلکه در ارائه مکانیزمی برای استخراج جزئیات در تمام اعصار و زمان‌هاست. بر اساس این مکانیزم و فرآیند که چیزی جز اجتهاد عقل‌محور و اصول‌گرا نیست، او می‌تواند به ایجاد تعادل میان جامعیت دینی و انعطاف‌پذیری و تغییرپذیری دینی نائل آید.

ه. سلفی‌گری عقلی

سلفی‌گری و عقل‌گرایی در ظاهر دو رویکرد متقابل به شمار می‌آیند، همان‌طور که تاریخ اندیشه اسلامی این را نشان می‌دهد، اما در واقع نمی‌توان با تحلیل معنایی و محتوایی آنها به تهافت و تناقض میان آنها حکم کرد. اندیشمند سلفی در بند گذشته است و متفکر عقل‌گرا در بند عقل. آیا این دو معنا ماهیتاً با یکدیگر تهافت دارند؟ اندیشمند سلفی به اسلام حقیقی که از نظر او اسلام گذشته است می‌اندیشد. مطهری نیز طرفدار بازگشت به اسلام و دین حقیقی بود، یعنی دقیقاً همان شعاری که نواندیشان سلفی مطرح می‌کنند، اما تفاوت او با آنان در این بود که آنان این بازگشت را به صورتی ظاهرگرایانه، غیرعقلانی و غیرنقادانه مطرح می‌کردند، در حالی که مطهری به بازگشتی عقلانی و نقادانه معتقد بود. اجتهاد عقلانی مبنای بازگشت و توجه او به اسلام

اصیل بود. بدینسان می‌توان او را متفکری سلفی و گذشته‌گرا نامید، اما نه متفکری جمودگرا و متحجر.

سخن پایانی

هنر مطهری در این بود که می‌توانست به عنوان پیوندی میان متفکران سنتی و تجددگرا عمل نماید. او می‌توانست همزمان به دو امر چشم بدوزد، هم به گذشته و هم به آینده. می‌توانست در گذشته آینده را بجوید و در آینده گذشته را. آری او می‌توانست میان قدیم و جدید آشتی برقرار کند و ضمن حفظ گذشته از امر جدید نیز غفلت نورد. پشتوانه این رویکرد به ظاهر متضاد در وی شخصیت عقلانی و استوار او بود و روحی عقلانی که بر تمام سپهر اندیشه وی گسترده بود و حتی سنت‌گرایی و سلفی‌گری او را رنگ‌آمیزی عقلانی می‌نمود. او متفکری نواندیش و اصلاح‌گرا به شمار می‌آمد که مسیر نواندیشی خود را از طریق شناخت درمانی و اصلاح اندیشه‌ها پیش می‌برد. مدل شناخت درمانی او به دلیل شخصیت عقلانی و معتدلش فوق‌العاده قابل توجه و کنکاش و بررسی است. تمام سعی او در پراکندن افکار و اندیشه‌هایش بر حفظ تعادل میان سنت و تجدد استوار بود، یعنی دقیقاً همان چیزی که ما از یک نواندیش و روشنفکر دینی انتظار داریم. نمونه‌هایی از این تعادل و عقلانیت در این مختصر مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت، اما درس‌های بسیار دیگری است که می‌توان از افکار او آموخت و آنها را در تجدید بنای پرشکوه معرفت اسلامی به کار گرفت.

منابع

- سروش، عبدالکریم، *روشنفکری و دینداری*، نشر پویه، ۱۳۶۷.
- مسعودی، جهانگیر، *هرمنوتیک و نواندیشی دینی*، چاپ اول، انتشارات علوم و فرهنگ

اسلامی، قم، ۱۳۸۶.

مطهری، مرتضی، *استاد مطهری و روشنفکران*، چاپ ششم، صدرا، تهران، ۱۳۷۷.

مطهری، مرتضی، *اسلام و مقتضیات زمان*، ج ۱، چاپ دوم، صدرا، تهران، ۱۳۶۵.

مطهری، مرتضی، *اسلام و مقتضیات زمان*، ج ۱، چاپ نهم، صدرا، تهران، ۱۳۷۳.

مطهری، مرتضی، *بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر*، صدرا، تهران، ۱۳۶۸.

مطهری، مرتضی، *حق و باطل، به ضمیمه احیای تفکر اسلامی*، چاپ ۱۵، صدرا، تهران، ۱۳۷۴.

مطهری، مرتضی، *حق و باطل، به ضمیمه احیای تفکر اسلامی*، چاپ سوم، صدرا، تهران، ۱۳۶۲.

مطهری، مرتضی، *خاتمیت*، چاپ پنجم، صدرا، تهران، ۱۳۷۰.

مطهری، مرتضی، *ده گفتار*، صدرا، تهران، ۱۳۷۵.

مطهری، مرتضی، *ده گفتار*، چاپ پنجم، چاپ و نشر علامه طباطبایی، تهران، ۱۳۶۸.

مطهری، مرتضی، *علل گرایش به مادی‌گری*، چاپ ۱۳، صدرا، تهران، ۱۳۷۲.

مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۱، صدرا، تهران، ۱۳۷۴.

مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۲، صدرا، تهران، ۱۳۷۴.

مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۳، صدرا، تهران، ۱۳۷۵.

مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۶، صدرا، تهران، ۱۳۷۳.

مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۲۰، صدرا، تهران، ۱۳۸۵.

مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۲۱، چاپ اول، صدرا، تهران، ۱۳۸۱.

- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۵، چاپ اول، صدرا، تهران، ۱۳۸۸.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۴، چاپ اول، صدرا، تهران، ۱۳۸۷.
- مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، چاپ ۱۴، صدرا، تهران، ۱۳۶۹.
- مطهری، مرتضی، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱، چاپ سوم، صدرا، تهران، ۱۳۸۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی